

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

محقق خوئی معتقد است انشاء برای از ابراز امر نفسانی وضع شده است و حقیقت آن، ایجاد معنا در خارج نیست؛ چرا که لفظ نمی‌تواند موجب چیزی در خارج باشد و امر تکوینی به علت خودش وابسته است. همچنانکه لفظ نمی‌تواند چیزی را در عالم اعتبار ایجاد کند؛ زیرا امر اعتباری وابسته به نفس معتبر است. آقای خوئی می‌فرماید این مبنا در حقیقت انشاء با مبنای ایشان در حقیقت وضع نیز سازگار است. ایشان در باب وضع به مسلک تعهد قائل است. نکته‌ای که نیاز به بررسی دارد اینکه چه نسبتی میان نظریه محقق خوئی در باب انشاء با نظریه محقق حائری وجود دارد، از آنجا که محقق حائری قائل است انشاء برای حکایت امر نفسانی وضع شده است. این سوال نیاز به تأمل بیشتری دارد.

قبل از شروع بحث لازم است نسبت به حادثه‌ای که در شهر کرمان اتفاق افتاد و منجر به شهادت بیش از 80 نفر از مردم، از جمله زن و کودک شد را به امام زمان (عج) و رهبری معظم (حفظه الله) و همه ملت شهید پرور تسلیت عرض کنیم و از خداوند تبارک و تعالی استمداد می‌کنیم که به برکت خود مظلمانه این شهداء، نظام مقدس ما را مستحکم‌تر کند و مشکلات موجود را برطرف و دشمنان این نظام را هر چه ذلیل‌تر و منکوب‌تر کند، ان شاء الله.

فرق بین خبر و انشاء بنا بر نظریه محقق خوئی

تعبیر آقای خوئی در باب حقیقت انشاء که معروف است به مسلک ابراز، در جاهای مختلفی از فقه و اصول توسط ایشان به کار رفته است. ایشان در فرق میان خبر و انشاء هم می‌فرماید هر دو ابراز هستند و لکن در خبر، متکلم قصد حکایت خود را ابراز می‌کند، چنانکه در انشاء، متکلم اعتبار نفسانی خود را ابراز می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«و من هنا قلنا انه لا فرق بينها وبين الجملة الخبرية في الدلالة الوضعية والإبراز الخارجي، فكما انها مبرزة لاعتبار من الاعتبار كالملكية والزوجية ونحوهما، فكذلك تلك مبرزة لقصد الحكاية والأخبار عن الواقع ونفس الأمر.» [1]

نقد محقق خوئی بر مبنای محقق اصفهانی

– همچنین محقق خوئی در بعضی از کلمات دیگر خود مبنای استاد خود، جناب محقق اصفهانی را مورد مناقشه قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«و دعوى – أن مرادهم بذلك: الإيجاد التنزيلي، ببيان أن وجود اللفظ في الخارج وجود للمعنى فيه تنزياً، و من هنا يسري إليه قبح المعنى و حسنه، و على هذا صح أن يفسروا الإنشاء بإيجاد المعنى – خاطئة جداً، و ذلك لأن تمامية هذه الدعوى ترتكز على نظرية من يرى كون الوضع عبارة عن الهووية، و جعل وجود اللفظ وجوداً تنزلياً للمعنى، و لكن قد ذكرنا في محله أن هذه النظرية باطلة، و قلنا هناك أن حقيقة الوضع عبارة عن التعهد و الالتزام النفساني، و عليه فلا اتحاد بينهما لا حقيقة و واقعاً و لا عناية و مجازاً، ليكون وجود اللفظ وجوداً تنزلياً له، و اما مسألة سراية القبح و الحسن فهي لا ترتكز على النظرية المزبورة، بل هي من

ناحية كون اللفظ كاشفاً عنه و دالاً عليه، و من الطبيعي أنه يكفي لذلك وجود العلاقة الكاشفية بينهما، و لا فرق في وجود هذه العلاقة بين نظرية دون أخرى في مسألة الوضع.» [2]

از نظر محقق خوئی، مبنای تنزیل در باب انشاء بنا بر مسلک هوهویت در باب وضع صحیح است، در حالیکه محقق اصفهانی مسلک هوهویت را نپذیرفته‌اند. نکته دیگر اینکه اینطور نیست که سرایت حسن و قبح معنا به لفظ فقط بنا بر مسلک تنزیل معقول باشد، یعنی انکار مبنای تنزیل در حقیقت انشاء موجب نمی‌شود که سرایت حسن و قبح معنا به لفظ را نتوانیم موجه کنیم. بنا بر مسلک تنزیل، این سرایت توجیه روشنی دارد؛ زیرا وقتی وجود لفظ همان وجود معنا باشد، طبیعی است که حسن و قبح معنا به لفظ هم سرایت می‌کند. اما اگر مبنای تنزیل را نپذیرفتم، باید این سرایت را به نحو دیگری تفسیر کنیم. آقای خوئی در توجیه این مطلب می‌فرماید سرایت حسن و قبح معنا به لفظ بنا بر اصل دلالت است، یعنی از آنجا که لفظ دال بر معناست و بین آنها علقه وضعیه وجود دارد، این علقه موجب سرایت می‌شود. در باب وضع فرقی نمی‌کند که به چه مبنایی قائل شویم و آنچه این سرایت را موجه می‌کند همان اصل دلالت لفظ بر معنا و کاشفیت لفظ از معناست.

نقد محقق خوئی بر مرحوم آخوند در باب خبر و انشاء

سپس، ایشان در نقدی بر فرمایش مرحوم آخوند در باب خبر و انشاء می‌فرماید:

«فتحصل مما ذكرناه انه لا وجه لما ذكره المحقق صاحب الكفاية - قده - من ان طبعي المعنى في الإنشاء و الأخبار واحد، و إنما الاختلاف بينهما من ناحية الداعي إلى الاستعمال، فانك عرفت اختلاف المعنى فيهما، فانه في الجملة الخبرية شيء و في الجملة الإنشائية شيء آخر.

و مما يؤكد ما ذكرناه انه لو كان معنى الإنشاء و الأخبار واحداً بالذات و الحقيقة، و كان الاختلاف بينهما من ناحية الداعي، كان اللازم أن يصح استعمال الجملة الاسمية في مقام الطلب كما يصح استعمال الجملة الفعلية فيه، بان يقال المتكلم في الصلاة معيد صلاته، كما يقال انه يعيد صلاته أو انه إذا تكلم في صلاته أعاد صلاته؛ مع انه من أفحش الأغلاط، ضرورة وضوح غلطية استعمال «زيد قائم» في مقام طلب القيام منه؛ فانه مما لم يعهد في أي لغة من اللغات. نعم يصح إنشاء المادة بالجملة الاسمية، كما في جملة «أنت حر في وجه الله» أو «هند طالق»، و نحو ذلك.» [3]

خلاصه حرف آقای خوئی در خبر و انشاء این است که هر دو برای ابراز هستند و لفظ تنها مبرز است و لکن لفظ در خبر برای ابراز قصد حکایت و در انشاء برای ابراز اعتبار نفسانی است. بنابراین آنچه مرحوم آخوند فرمود مبنی بر اینکه انشاء و خبر از حیث وضع، موضوع له و مستعمل فيه یکی هستند، حرف درستی نیست و شاهدش این است که نمی‌توان خبر را در مقام انشاء -و انشاء را به جای خبر استعمال کرد. در مقام طلب نمی‌توان از جمله اسمیه یا فعلیه استفاده کرد، یعنی برای امر و طلب نمی‌توان گفت «يعيد صلاته» یا «معيد صلاته»، همچنانکه از جمله «زيد قائم» نمی‌توان به جای «قُم یا زيد» استفاده کرد. اینها قابلیت ندارند که به جای یکدیگر قرار گیرند. از این جهت معلوم می‌شود که موضوع له خبر و انشاء با هم فرق دارد.

انکار کلام نفسی در بیان محقق خوئی

نتیجه کلام آقای خوئی این است که در باب حقیقت انشاء چه نظریه مشهور که قائل به مسلک ایجاد هستند را قبول کنیم و چه نظریه مختار آقای خوئی که مسلک ابراز است، بنا بر هیچ کدام از این مبانی چیزی به نام کلام نفسی وجود ندارد، یعنی کلام نفسی با هیچ کدام از مبانی در باب انشاء سازگار نیست. ایشان می‌فرماید:

«و بعد ذلك نقول: ان مدلول الجمل الإنشائية على كلتا النظريتين ليس من سنخ الكلام النفسي عند القائلين به. اما على نظرية المشهور فواضح، لما عرفت من ان الكلام النفسي عندهم عبارة عن صفة قائمة بالنفس في مقابل سائر الصفات النفسانية، و قديم غيرها من الصفات الأزلية و بطبيعة الحال ان إيجاد المعنى باللفظ فاقد لهاتين الركيزتين معاً: اما الركيزة الأولى فلأنه ليس من

الأمر النفسانيّة، ليكون قائماً بها. و اما الثانية فلغرض انه حادث بحدوث اللفظ، و ليس بقديم. و اما على نظريتنا فائضا الأمر كذلك، فان إبراز الأمر الاعتباري ليس من الأمور النفسانيّة أيضاً.

فالنّتيجة لحد الآن أنه لا يعقل في موارد الجمل الخبرية، و الإنشائية ما يصلح ان يكون من سنخ الكلام النفسيّ، و من هنا قلنا أنه لا يخرج عن مجرد وهم و خيال، فلا واقع موضوعي له.» [4]

اما بنا بر مبنای مشهور نمی‌توان کلام نفسی را پذیرفت زیرا اشاعره دو رکن را در کلام نفسی مطرح کرده‌اند: اولاً کلام نفسی صفتی از اوصاف نفس است، ثانیاً این صفت، قدیم است و نه حادث. بنا بر نظریه مشهور در حقیقت انشاء، هیچ کدام از این دو رکن وجود ندارد، چرا که انشاء در این مسلک، یک امر خارجی است و در تعریف آن گفته می‌شود: «ایجاد المعنی باللفظ فی عالم الخارج». عالم خارج اعم از عین و اعتبار است ولی به هر حال امر خارجی صفتی از اوصاف نفس نیست، علاوه بر اینکه امری حادث است. پس هیچ کدام از خصوصیات کلام نفسی در انشاء بنا بر مبنای مشهور وجود ندارد.

بنا بر نظریه آقای خوئی هم مطلب واضح است؛ چرا که انشاء عبارت است از ابراز امر نفسانی و عنوان صفت نفسانی را ندارد. بنابراین اصلاً معقول نیست که در جملات خبری و انشائی امری وجود داشته باشد که از سنخ کلام نفسی باشد. از این رو، کلام نفسی یک وهم و خیال است و واقعیتی ندارد.

نقد نظریه آقای خوئی

قبلاً به نظر ما می‌رسید که نظر آقای خوئی بر دیگر نظریات ترجیح دارد، و لکن اشکالاتی بر آن وارد است. اولین اشکال این است که قوام نظریه ایشان در انشاء طلبی به وجود اعتبار شخصی است، یعنی مولی یک اعتبار شخصی دارد و بعد آن را به وسیله انشاء ابراز و اظهار می‌کند. سوال این است که این مطلب در مورد خداوند چگونه قابل تصور است. اینکه خداوند متعال ابتدا یک اعتبار شخصی کند و سپس صیغه انشاء را استعمال کند تصور روشنی ندارد، بلکه غیرمعقول است. در مورد انسان این مطلب معقول است؛ چرا که اول تصور و سپس تصدیق به فایده است و بعد شوق مؤکد پیدا می‌شود و اراده محقق می‌شود و بعد اعتبار علی ذمه المکلف در نفس موجود می‌شود. اما این فرایند در مورد خداوند متعال درست نیست.

اشکال دوم این است که این مبنا بر خلاف ارتکازات عرفی است. در بیان فارق میان خبر و انشاء، نه عقل منبع است و نه شرع و هیچ‌کدام اصطلاح جدید ندارند. عرف باید این فارق را ذکر کند. عرف می‌گوید در باب انشاء لازم نیست حتما اعتبار شخصی وجود داشته باشد، بلکه وقتی لفظ «بعث» و «اشتریت» گفته می‌شود، عقلاء نقل و انتقال در ملکیت را اعتبار می‌کنند و شارع هم اعتبار عقلاء را امضا کرده است. بنابراین، عرف وجود اعتبار شخصی را لازم نمی‌داند. اینکه گفته می‌شود در عقد باید قصد المعنی کرد به این معناست که مثلاً بایع در بیع باید قصد البیعیه داشته باشد، نه اینکه در نفس خود اعتبار ملکیت کرده باشد و سپس آن را ابراز کند. لذا همانطور که قبلاً در باب بیع این مطلب اثبات شد، به نظر می‌رسد اصلاً قصد انشاء در هنگام انشاء لازم نیست، برخلاف آنچه در بعضی رساله‌های عملیه ذکر شده است که در هنگام عقد نکاح باید قصد انشاء شود.

اشکال سوم این است که ایشان در مبرز بودن لفظ خبری و انشائی هیچ فرقی قائل نشده است الا اینکه متعلق ابراز در این دو متفاوت است، و لکن به نظر می‌رسد این بیان هم عرفی نیست و وجداناً لفظ خبر و انشاء با هم تفاوت ماهوی دارند.

اشکال چهارم این است که نظریه مشهور با معنای لغوی انشاء سازگاری دارد. انشاء در لغت به معنای ایجاد است. درحالی‌که بین معنای اصطلاحی انشاء از نظر آقای خوئی و مبنای لغوی انشاء هیچ مناسبتی وجود ندارد. همیشه بین معنای اصطلاحی و لغوی یک ارتباطی وجود دارد.

نظریه مختار در حقیقت انشاء

در باب انشاء، همانطور که به تفصیل توضیح داده شد، چند مبنا وجود دارد. مشهور قائل‌اند انشاء، ایجاد معنا با لفظ در عالم اعتبار[5] است. مرحوم آخوند آن را ایجاد معنا با لفظ در نفس الامر دانسته‌اند. محقق اصفهانی فرمود حقیقت انشاء این است که لفظ نازل منزلهٔ معناست به وجود تنزیلی. محقق خوئی قائل است انشاء یعنی اظهار امر نفسانی. محقق حائری معتقد است انشاء برای حکایت از حقائق موجود در نفس وضع شده است. بنابراین، پنج نظریه و مبنا در حقیقت انشاء بیان شد. ابتدا باید ببینیم کدام نظریه در باب انشاء صحیح است.

همانطور که گفتیم، تعریف اصطلاحی انشاء به ایجاد با معنای لغوی آن هم سازگاری بیشتری دارد، لکن همانطور که قبلاً نیز در نقد بر مبنای مشهور گفته شد، لفظ نمی‌تواند موجد معنا باشد، نه در عالم خارج و نه در عالم اعتبار. لذا به نظر می‌رسد که باء در «باللفظ» را نباید به معنای سببیت گرفت و مراد این است که ظرفِ ایجاد عبارت از لفظ است. اگر لفظ نباشد، عقلاء اعتباری و ایجادی ندارند. در باب انشاء، بعد از اینکه لفظ محقق شد، عقلاء اعتبار می‌کنند. پس ایجاد به دست عقلاء است و در عالم اعتبار معنا موجود می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد از میان مسالک مختلف، قول مشهور با توضیحی که بیان شد رجحان دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. 5 ج. قم: دارالهادی، 1417.

[1]- ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 1، 89.

[2]- همان، ج 2، 22-23.

[3]- همان، ج 1، 89-90.

[4]- همان، ج 2، 23.

[5]- کلمهٔ عالم الاعتبار در بعضی از کلمات آمده است، گرچه آقای خوئی از کلمهٔ عالم الخارج استفاده کرده است.